

خواجه نظام الملك : مطلبي از سيروس غفاريان

در تاريخ اندیشه‌هاي سياسي، رسم بر اين است که پژوهشگران ابتدا اندیشه‌هاي يوناني را کاوش مي‌کنند، ديدگاه افلاطون و ارسطو را بررسي مي‌کنند و به عنوان ريشه‌ي مکتب‌هاي سياسي به آن مي‌نگرند. اما خواجه نظام الملك طوسي پيرو هيچ مکتب سياسي که از يونان و روم باستان به ارمغان آورده باشند، نبود. اگر گفته‌هاي خواه و خط مشي او را در مدت نزديک به سي سال وزارت در دستگاه سلجوقيان بررسي کنيم، چيزي جز گسترش عدالت اجتماعي، مبارزه با ستم و تشويق به نشر علم نمي‌بينيم.

در کتاب سياست نامه، در همه داستان هاي تاريخي که براي عبرت آموزي آورده است، با هدف روشن کردن نتيجه عدالت خواهي و عواقب شوم ظلم و ستم در جوامع مختلف را براي ملکشاه سلجوقي به زبان ساده بازگو می کند. اگر بخواهيم براي او در سياست نامه «فلسفه تاريخ» بسازيم، می توانيم آشکارا بگويم که بر طبق نوشته هاي او می توان ادعا کرد که: طبق قوانين و سنت هايي که عدالت را توصيه می کند و عدالت به اين معني است که هر کس در جايگاه خود قرار گيرد، بايد در فرآيند تاريخ، عدالت خواهان حاکم باشند. به همين انگيزه ابتدا بعد از بررسي تاريخ خطه خراسان و شهر طوس، زندگينامه خواجه طوس را در قالب جريانات سياسي دوره زندگي اش بررسي کرده و سپس با آوردن نکته هايي از کتاب سياست نامه به اندیشه هاي او آگاهي پيدا می کنيم و در آخر کلام، به خدمات فرهنگي او اشاره می کنيم.

خواجه نظام الملك طوسي پسر خواجه ابوالحسن علي بن اسحاق بود که در قريه نوغان از شهر طوس به تاريخ جمعه پانزدهم ذی القعدة سال ۴۰۸ ه.ق (۱۰۱۷ م) متولد شد. طوس از شهرهاي عمده و فرهنگ خيز خراسان بود. خراسان (خورآيان) (مشرق) يعني سرزميني که از آن «خورآسد» يعني خورشيد طلوع کند. به خراسان سرزمين خورشيد طالع نيز گفته اند. خراسان سرزمين بزرگي بود که بين آمودريا (جيحون) تا کوه هاي هندوکش در افغانستان امتداد داشته است. خراسان کنوني تنها قسمتي از آن خراسان بزرگ است. شهرهاي عمده اين منطقه عبارت بودند از مرو، هرات، بلخ، نيشابور و بالاخره شهر طوس که از شهرهاي باستاني خراسان محسوب می شود. وسعت شهر طوس به قدری بوده است که دربردارنده مناطقي چون طابرن، سناباد، نوغان، رادکان و بسياري از قراء ديگر بوده که بر اثر حمله مغول نابود شده اند. زماني که حضرت رضا(ع) به شهادت رسيد مدفن مطهر آن حضرت در سناباد، هسته مرکزي شهر مقدس مشهد شد. به عبارت ديگر طوس در ۲۵ كيلومتری شمال غربي مشهد کنوني قرار دارد و سابقاً جزئي از طوس بود. شهر طوس از نظر علمي و ادبي سابقه بسيار روشني دارد. شعرا، ادبا، دانشمندان، فقها و فلاسفه بزرگ از آن برخاسته اند، که در طول تاريخ پرتحول ايران بعد از اسلام، همواره پاسدار فرهنگ ايران بوده اند. کساني مانند دقيقی طوسي، اسدي طوسي، حکيم ابوالقاسم فردوسي، محمد غزالي طوسي، احمد غزالي طوسي، محمدبن حسن طوسي ملقب به شيخ الطائفة و بالاخره خواجه نظام الملك است که ابتدا در دستگاه غزنويان مشاغل مختلف ديواني داشت و بعد از چيرگي ترکان سلجوقي بر ايران در دربار آلپ ارسلان و ملکشاه شغل وزارت يافت و توانست با تدبير خويش سلجوقيان را به سمت و سويي که خود مصلحت می دانست هدايت نمايد. در ۲۸۷ سال بعد يعني در ۷۹۵ ه.ق (۱۲۰۰ م) مرد دانشمند و سياست پيشه اي چون خواجه نصيرالدين طوسي در اين ديار پا به عرصه وجود گذاشت که توانست هلاگوخان مغول را مطابق خواسته خويش راهنمايي کند و از خون ريزي و تخریب بيش از حد مغولان از آثار فرهنگي جلوگیری نمايد. خواجه نظام الملك طوسي و خواجه نصيرطوسي در زمينه وزارت و مشاورت با پادشاهان ترک نژاد و مغول به قدری مهارت داشتند که اين نکته را در تاريخ ايران به عنوان يك اصل و حقيقت تاريخي گنجانيدند که امپراتوران ترک نژاد و خان هاي مغول شمشيرزنان شجاع و پرصلابت بوده و جهانگيري و گشودن سرزمين هاي ديگر براي آنها بسيار آسان بود. اما قادر به جهانداري و اداره ممالك مفتوحه نبودند مگر با راهنمايي وزراي ایرانی. اين وزرا آنقدر در تغيير طرز تفکر پادشاهان مهارت به خرج دادند تا به آن حد که آنان را مشوق فرهنگ و پاسدار زبان و ادب فارسي و حتي دين اسلام کردند. ادبيان و سخنوران خراساني در دورافتاده ترين روستاهي خراسان بزرگ به ويژه طوس در اين جريان تاريخي سهم بزرگ و قابل توجهي داشتند، چون به وسيله وزراي ایرانی به دربارها راه يافتند. آنان با سرودن اشعار نغز، ترکان را شيفته زبان فارسي کردند. رونق نظم و نثر فارسي به وسيله پادشاهان ترک به حدي رسيد که در زمينه رجزخواني در جنگ ها نيز از اشعار فارسي و شعراي پارسی گويي سود می جستند که نمونه اي از آن را در اين متن می آوريم. در سال ۵۴۲ ه.ق سلطان سنجر سلجوقي براي سرکوب اتسز خوارزمشاه قصد خوارزم کرد و قريه هزار سف را دو ماه محاصره کرد. در اين سفر جنگي انوري در خدمت سنجر بود و رشيد وطواط شاعر پارسی گوي اهل بلخ و فارغ التحصيل نظاميه بلخ در خدمت اتسز به سر می برد.

اتسز و سنجر براي رجزخواني عليه يکديگر از اين دو شاعر فارسی زبان بهره بردند. به اين ترتيب که انوري که در کنار سنجر بود دوبيتي زير را بر تيري نوشت و در هزار سف انداخت: اي شاه همه ملک جهان حسب تراست / وز دولت و اقبال جهان کسب تراست

امروز به يك حمله هزار سف بگير / فردا خوارزم و صدهزار اسب تراست

رشيد وطواط که در هزار سف در کنار اتسز بود اين شعر را بر تير نوشت و بينداخت: گر خصم تو اي شاه بود رستم گرد / يك خر ز هزار سف تو نتواند برد

• خواجه نظام الملك از کودکی تا وزارت سلجوقيان

ابوعلي فرزند خواجه ابوالحسن علي بن اسحاق که يك دهقان زاده طوسي بود در کودکی در اين شهر مقدمات علوم عقلي و نقلي را فراگرفت و در سن يازده سالگي حافظ قرآن کریم شد. او سپس به شهرهاي بزرگ خراسان رفت و علوم زمان خويش را فراگرفت. پدرش ابوالحسن علي در خدمت ابوالفضل سوري که از جانب محمود غزنوي حکمران

خراسان شده بود قرار گرفت و ابوعلي در يك خانواده ديواني (اداري و حكومتي) رشد كرد و چون پدرش به اداره مالي و حكومتي طوس رسیده بود و در آن زمان بیشتر مشاغل موروثي بود، لذا ابوالحسن علي فرزند خود را براي امور ديواني تربيت كرد. در زمان استيلاي سلجوقي ها بر خراسان كه از ۴۲۸ ه.ق آغاز شد و حكومت بلخ با ابوعلي بن شاذان بود، خواجه كه بيش از بيست سال از عمرش نگذشته بود به خدمت حاكم بلخ درآمد و چون ابوعلي بن شاذان بعد از استيلاي چغري بيك سلجوقي بر بلخ به وزارت او رسيد، خواجه هم از اين طريق در خدمت سلجوقي ها درآمد و در زمان حاكميت آلپ ارسلان بر خراسان، خواجه به سال ۴۵۱ ه.ق (۱۰۵۹ م) به وزارت او در آن خطه منصوب گرديد. اين در حالي بود كه طغرل سلجوقي (۴۵۵ _ ۴۲۹ ه.ق) (۱۰۶۳ _ ۱۰۲۷ م) به سلطنت رسيد. طغرل پایه قدرت حاكميت سلجوقيان را محكم كرد، وزير او ابونصر عميدالملك كندري بود. ولي در عين حال خواجه ابوعلي كه بعدها به نظام الملك ملقب شد، آنقدر در دستگاه سلجوقيان نفوذ كرد كه بزرگان سلجوقي به پيروي از خواجه نظام الملك به صوفيان و اهل طريقت و عرفا احترام می گذاشتند. با آن كه در ۴۴۷ ه.ق (۱۰۵۵ م) طغرل به همراهي عميدالملك كندري وزير خود به همدان رفت اما با توجه به نظريات خواجه نظام الملك كه به عرفا علاقه مند بود، طغرل به دیدار باباطاهر رفت و در حضور عميدالملك، باباطاهر چند كلمه اي با طغرل صحبت كرد و او را تحت تاثير خود قرار داد.

باباطاهر به طغرل گفت: «با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان جواب داد: آنچه كه تو فرمایی. باباطاهر گفت كه خدا می فرماید «ان الله يامر بالعدل والاحسان» سلطان بگريست و گفت چنين كنم.» باباطاهر پس از اين گفت وگو، سر ابريقي شكسته كه سال ها از آن وضو كرده بود، در انگشت داشت بيرون كرد و در انگشت طغرل كرد و گفت، مملكت عالم را اين چنين در دست تو كردم، بر عدل باش. طغرل بعد از آن كه در رمضان ۴۴۷ (دسامبر ۱۰۵۵) بغداد را فتح كرد و القائم بامرالله خليفه عباسي به او لقب سلطان الدوله داد، به شهرستان ري پايتخت خود بازگشت، در سن هفتاد سالگي در ۸ رمضان ۴۵۵ (۴ سپتامبر ۱۰۶۳) در ري وفات كرد و در محلي كه در آن شهر برجی ساخته بود، مدفون شد. چون طغرل اولادي نداشت و برادرش چغري بيك هم قبل از وي درگذشته بود، آلپ ارسلان فرزند چغري بيك در ۴۵۵ ه.ق به سلطنت رسيد. از آنجايي كه آلپ ارسلان به اين نكته پي برد كه عميدالملك كندري در صدد بوده است كه سليمان نامي از خاندان سلجوقي را به سلطنت برساند، در ذی الحجه ۴۵۶ (۱۰۶۴ م) عميدالملك كندري را كشت و خواجه ابوعلي را با لقب نظام الملك به وزارت خود برگزيد. خواجه از اين پس در همه سفرها همراه آلپ ارسلان بود. از بزرگترين وقايع دوره آلپ ارسلان، جنگ او با «رومانوس ديوجانوس» (Romanus Dioganus) امپراتور روم شرقي (بيزانس) بود كه در منطقه ملازگرد در شمال درياچه وان در ذی القعدة ۴۶۳ (اوت ۱۰۷۱ م) روي داد و رومانوس اسير و با دادن خراج آزاد شد. آلپ ارسلان در ۳۰ ربيع الاول ۴۶۵ (۱۴ دسامبر ۱۰۷۲) در كنار جيحون به دست قلعه بانبي به نام يوسف خوارزمي از پاي درآمد و فرزند جوان او جلال الدين ملكشاه كه ۱۷ يا ۱۸ سال بيشتر نداشت به سلطنت رسیده و او همچنان خواجه نظام الملك را در وزارت خويش ابقا كرد.

• ملكشاه و خواجه نظام الملك

جلال الدين ملكشاه از (۴۸۵ _ ۴۶۵ ه.ق) (۱۰۹۲ _ ۱۰۲۷ م) به مدت ۲۰ سال سلطنت كرد و در اين دوره بود كه خواجه ابوعلي ملقب به نظام الملك از آنجايي كه وزير مقتدر و صاحب اختيار دو سلطان نيرومند يعني آلپ ارسلان و سپس ملكشاه بود به تاج الحضرتين نيز ملقب شد و در فرامين سلطنتي او به اين عنوان خطاب می شد: خواجه قوام الدين ابوعلي نظام الملك طوسي (تاج الحضرتين). ابن اثير درباره اهميت خواجه نظام الملك می گوید كه دولت سلجوقي، الدوله النظاميه است. زماني كه ملكشاه سلجوقي در سن هفده سالگي به سلطنت ايران رسيد، خواجه نظام الملك ۴۷ سال داشت. اگر زمان وزارت او را بر خراسان در زمان حاكميت آلپ ارسلان بر آن منطقه نيز در نظر بگيريم، خواجه نظام الملك داراي بيست و هفت سال خدمت اداري (ديواني) بود. اگر دوران وزارت مطلق خواجه نظام الملك را بر دربار آلپ ارسلان و ملكشاه به طور جداگانه محاسبه كنيم، او نزديك به سي سال (۲۹ سال و ۷ ماه) حكومت كرد و اگر آغاز دوران ديوان سالاري خواجه را در دستگاه سلجوقيان كه از سن ۲۰ سالگي آغاز می شود محاسبه كنيم می توانيم بگويم كه خواجه نظام الملك به مدت پنجاه و هفت سال ديوان سالاري كرد و امور اداري دولت سلجوقي را به خوبي اداره كرد و بوروكراسي را با تكنوكراسي درهم آميخت. بی جهت نبود كه ملكشاه بی تجربه خطاب به نظام الملك همواره می گفت: «من امور را از كوچك و بزرگ به تو واگذار كردم، تو به منزله پدر هستی.» به رغم آن كه سوگند خورده بود كه وزير خود را همواره يار و پشتيبان باشد ولي به تحريك ملكه (تركان خاتون) مانع انجام امور می شد. از آنجايي كه نظام الملك از عاقبت شوم وزراي ايراني آگاهي كامل داشت، در خلوت اشعاري براي خود می سرود كه چند بيت آن را در اينجا می آوريم. او در اين اشعار اين مطلب را می رساند كه دشمنان او در دستگاه ملكشاه با اهالي طوسي كه به وزارت رسيدند، دشمني می ورزيدند: از سر بنه اين نخوت كاوسي را / بگذار به جبرئيل پرتاوسي را

اكنون همه صوف هاي طرسوسي را / باز آر و دگر گاو مخوان طوسي را
تا از شب من سپيده دم برزد دم / معشوق زشت كشيد بر روز قلم
شد آمدن نگار من اكنون كم / زيرا كه شب و روز نيابند به هم
چنبر زلفي كه ماه در چنبر اوست / فرمانده روزگار فرمانبر اوست
ترسم كه به ناگاه بريزد خونم / كين شوخ دلم به خون من باور اوست

اولين وزيري كه در دستگاه سلطنت بر اين عقیده پافشاري كرد كه سلطان بايد سلطنت كند نه حكومت، خواجه نظام الملك بود، زيرا او از روابط ميان غلامان دربار و ديوان ها (ادارات دولتي) بيشتر نگران بود و بيم آن داشت كه مبدا دربار ملكشاه در سازوكار دستگاه اداري مداخله كند. مثلاً وي می گوید به نديمان سلطان هرگز نبايد اجازه داد كه صاحب مقامات اداري گردند. نامه اي كه از دربار به ديوان ها فرستاده می شود بايد حتى المقدور اندك باشد. فقط در

مواردی که مهمی پیش آید باید از غلامان فقط به عنوان پیک استفاده کرد. در فرمان های شفاهی پادشاه باید احتیاطی تمام میزود داشت. در ارسال آنها باید نظارت کرد و پیش از آن که مضمون آنها به اجرا گذاشته شود، لازم است یک بار دیگر از طریق دیوان ها، آن را بر پادشاه عرضه کنند.

سیدالوزرا قوم الدین نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی (تاج الحضرتین) افسوس می خورد که سلاطین سلجوقی از آداب ملک داری خردمندانه ای که از سوی امیران و وزرای متقدم مانند خاندان برمکی، آل بویه و سامانیان رعایت می گردید، اهمال می ورزند. بدین ترتیب کاربه دستان ایرانی هرگز نتوانستند خاندان ملک را در قالب هایی که خود می خواستند بریزند و به آنها شکل دلخواه دهند. خواجه برای آنکه بتواند ملک شاه و دست پروردگان او را در قالب هایی که خود می خواست بریزد و حکومت را مختص وزیران بنماید، از میان دوازده تن از فرزندانش که برای مشاغل اداری و دیوانی تربیت کرده بود در اقصی نقاط مملکت به استانداری و حکومت رساند و به این ترتیب یک الیگارشی «oligarchy» (خاندان حکومت گر) که اکثر افرادش از بزرگان و فرزندان خواجه بودند را بر کشور مسلط نمود تا از دخالت های بی حد دربار در امور بکاهد. عباس اقبال در مقدمه سیاست نامه می نویسد: «در سال آخر سلطنت ملک شاه مابین شحنه مرو (رئیس پلیس مرو) که از بندگان خاصه سلطان بود و یکی از پسران خواجه نظام الملک یعنی «شمس الملک عثمان» نزاعی بروز کرد، شحنه مرو از استبداد شمس الملک به سلطان ملک شاه شکایت برد و خود به دادخواهی به حضور ملک شاه آمد. شاه سلجوقی از این پیشامد در غضب شد و دو تن از وزرای زیردست خواجه را که خصم او بودند پیش او فرستاد و به او پیغام داد که اگر تابع منی چرا فرزندان و اتباع خود را ادب نمی کنی و اندازه خود نگاه نمی داری، اگر می خواهی بفرمایم دولت از پیش تو برگیرم. خواجه از این پیغام رنجیده و از روی تندمزاجی در جواب سلطان پیغام فرستاد که دولت آن تاج به این دوات بسته است. هرگاه این دولت برداری آن تاج بردارند.» الحق این جواب سخت درشت بود و می رساند که خواجه خود را بر دولت سلجوقی صاحب منتهی عظیم می شمرد و دوام و ثبات آن را جز به وجود خویش به اساس دیگر قائم نمی داند. دو برخورد دیگر نیز بین خواجه نظام الملک و ملک شاه بر سر ایجاد مدارس نظامیه و توسعه و تجهیز لشکر امپراتوری سلجوقی این صدراعظم را با پادشاه رودرروی یکدیگر قرار می دهد. رقباتی نظام الملک وقتی دیدند که او در امور نظامی در کشور به پیشرفت هایی نائل گشته به او پیشنهاد کردند که برای تقلیل مخارج نظامی تدابیری بنیدیشد ولی او زیر بار نرفت. یکی از مصاحبین ملک شاه به او القا کرده بود که چون مملکت در امن و آمان و آرامش است نگهداری چهارصد هزار سپاهی و جیره و مواجب دادن به آنان خرج بیهوده است. اگر این عده را به هفتاد هزار تن تقلیل دهند، مبلغی توفیر و تفاوت مخارج می شود. نظام الملک به این پیشنهاد چنین جواب می دهد که البته اختیار با سلطان است ولی اگر به چهارصد هزار تن مواجب و جیره می دهد، خراسان، ماوراءالنهر تا کاشغر، خوارزم، نیم روز، عراقین، پارس، شام، آذربایجان، ارمنستان، انطاکیه و بیت المقدس همگی در تصرف سلطان است. خواجه با نام بردن مناطق مختلف ایران از کاشغر تا انطاکیه می خواهد به ملک شاه بفهماند که نگهداری مملکتی به این وسعت به همان چهارصد هزار نیروی ارتش نیازمند است و به این وسیله سلطان را قانع می کند. زمانی که خواجه نظام الملک در شهرهای امپراتوری سلجوقی از مرو تا بغداد به تاسیس مدارس نظامی همت گماشت، پادشاه ناپخته سلجوقی به تحریک ملکه ترکان خاتون به خاطر مخارجی که برای تاسیس اینگونه مدارس می کند، مورد مواخذه قرار می گیرد. در آن موقع فتنه انگیزان از روی رشک به سلطان گفتند که با این پول ها که خرج تاسیس مدارس می شود، می توان لشکری آراست که قسطنطنیه پایتخت روم شرقی را بگشاید. جورجی زیدان مورخ مسیحی عرب از قول مورخین اسلامی در این باره می گوید، خواجه با صراحت جوابی به شرح زیر داد: «خواجه نظام الملک رو به سلطان جلال الدین ملک شاه کرده و می گوید: «پسر جان من یک پیرمرد هستم. اگر بر ضد من بشورند، پنج دینار هم از خود نخواهم داشت و تو جوانکی هستی که اگر بر تو بشورند، شاید سی دینار برای خود داشته باشی، تو شب و روز به شهوت رانی مشغول هستی، نافرمانی تو نزد خدا خیلی بیش از فرمانروایی تو است. سپاهیانی که تو به آن پشت گرم هستی تیر پرتاب آنها سیصد زرع است و شمشیر هاشان در ازای دو زرع می باشد و مانند تو غرق عیش و عشرت می باشند و با ساز و آواز سرگرم شده اند. من برای تو سپاهیانی گرد آورده ام که آنها را سپاهیان شب می گویند. همین که تو و سپاهیان شب به خواب می روی این لشکریان به شب زنده داری برمی خیزند، دست راز و نیاز به درگاه خدای چاره ساز برمی دارند، تو را از جان و دل دعا می گویند. تو و سپاهیان از «برکت دعای آنان خوش و خرم مانده آید.» ملک شاه که این حرف نظام الملک را شنید، پسندید و خاموش شد چون ترکان خاتون زوجه ملک شاه می خواست که فرزند خردسال خود محمود را به عنوان ولیعهد انتخاب نماید. در صورتی که خواجه نظام الملک با این تصمیم ترکان خاتون موافق نبود. از این جهت ترکان خاتون به اتفاق تاج الملک که وزیر او بود توطئه قتل خواجه نظام الملک را طراحی کردند. آنان ضمن تماس محرمانه با یکی از اعضای فرقه اسماعیلیه که با نظام الملک عداوت داشتند ترتیب قتل خواجه را دادند و او در شنبه دهم رمضان ۴۸۵ (۱۰۹۲ م) در سفری به نهاوند و به روایتی دیگر در صحنه نزدیک کرمانشاه به وسیله یکی از فداییان اسماعیلیه به نام ابوطاهر ارانی با کارد به قتل رسید. گویند که جنازه او را به اصفهان منتقل کرده در محله احمدآباد (محله کران) کوچه دارالبطیخ که سابقاً تربت نظام الملک می گفتند دفن شده است. یک ماه بعد ملک شاه سلجوقی به طور مرموزی وفات یافت. عده ای گفته اند که غلامان نظامیه به انتقام خون مخدوم خود نظام الملک، ملک شاه را مسموم ساخته اند. (شوال همان سال) امیر معزی شاعر دربار سلجوقیان در اشاره به این دو واقعه که به فاصله یک ماه اتفاق افتاد چنین می گوید: دستور و شهنشه از جهان رایت خویش / بردند و مصیبتی نیامد زین پیش / بس دل که شدی ز مرگ شاهنشاه ریش / گر کشتن دستور نبود در پیش.

یکی از گویندگان آن زمان از قتل خواجه اظهار تأسف می کند و می گوید:
عجب مدار که از کشتن نظام الملک / سفیدروی مروت سیاه فام شود

هزار سال بیاید که تا خردمندی میان اهل مروت چو او نظام شود
امیر معزی که امیرالشعراي دربار ملك شاه بود باز در این باره گوید:

شغل دولت بی خطر شد کار ملت با خطر/ تا تهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر/ رفت در يك مه به فردوس برین دستور
پیر/ شاه برنا از پس او رفت در ماهي دگر/ شد جهان پرشور و شر از رفتن دستور و شاه/ کس نداند تا کجا خواهد رسید
این شور و شر/ کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار/ قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر
بعد از مرگ نظام الملك و ملك شاه زوجه پادشاه یعنی ترکان خاتون پسر خردسال خود محمود را در اصفهان به تخت
نشاند. برکیارق پسر ارشد ملك شاه که از زن دیگر بود، اصفهان را محاصره کرد و تاج الملك را که همدست ترکان خاتون
بود دستگیر کرد و کشت. ترکان خاتون پانصد هزار دینار به او داد که از تسخیر اصفهان منصرف شود. پس از فوت
ترکان خاتون و پسرش محمود، برکیارق در ۴۸۸ ه ق اصفهان را گرفت و بر تخت نشست و پسران خواجه نظام الملك را
به وزارت برگزید و بدین ترتیب با کشته شدن نظام الملك به علت آنکه فرزندانش به وزارت سلجوقیان رسیدند، می توان
گفت که شیوه و خط مشی سياسي نظام الملك ادامه یافت.

ادامه وزارت فرزندان و خاندان نظام الملك

خواجه نظام الملك معتقد بود چنانچه فرزندان وزرا برای کارهای دیوانی شایسته باشند بهتر است که وزیر و صدراعظم
عهده دار مشاغل دیوانی باشند. او به این علت با هدف آنکه روش های شاه سلجوقی را مطابق میل خود و در قالبی
خاص بریزد که برابر اهداف خودش و در جهت منافع کشور باشد، فرزندان خود را به حکومت شهرهای بزرگ ایران
گماشت. او دوازده فرزند داشت که مهمترین آنان عبارت بودند از شمس الملك عثمان بن نظام الملك والي مرو،
جمال الدین منصور بن نظام الملك حاکم بلخ. زمانی که خواجه فرزندان خود را مامور ولایات می کرد ممکن بود سال ها
آنها را نبیند. خواجه نظام الملك که شب و روز کار می کرد و آرام و قرار نداشت، به پسران خود نیز سفارش می کرد که
چنین باشند. وقتی که یکی از پسران خود را به حکومت یکی از شهرهای ایران فرستاد، او را سال ها ندیده بود و به این
جهت بگریست و به حاضران گفت: «به خدا زندگی بقالان و عیش ایشان از من خوش تر است. زیرا بقال بامداد به دکان
آید و شبانگاه به خانه رود و رزقی با اهل و عیال خویش بخورد و فرزندان پیش او جمع شوند و او به دیدارشان خوش دل
باشد و من به این سن رسیده چند نوبت معدود پسر خود را دیده ام و عمر عزیز من در تحمل مشاق اسفار و ارتکاب
اخطار می گذرد و شب و روز من مستغرق مصالح مملکت و فراهم کردن لشکر و خدم وحشم است و با این همه
کاشکی از دشمنان و حسودان ایمن بودمی.» شخصی حکایت کرد که من در مجلس خواجه بودم در وقتی که همه
اقطار و ممالک در تصرف داشت و سلطان مطیع تدابیر او بود. از میان فرزندان او که بعد از مرگ ملك شاه منشاء اثر بودند
عبارت بودند از ضیاء الملك احمد بن نظام الملك وزیر محمد بن ملك شاه و سه فرزند دیگر او مانند فخر الملك بن
نظام الملك، عز الملك حسین بن نظام الملك و موید الملك عبيدالله بن نظام الملك که به وزارت برکیارق رسیدند.

فخر الملك علاوه بر وزارت برکیارق به وزارت سلطان سنجر هم رسید. اولاد فخر الملك که نوادگان خواجه نظام الملك
بودند، وزارت را در خاندان خود حفظ کردند و از بین آنان می توان از صدرالدین و ناصرالدین طاهر وزرای سنجر سلجوقی
نام برده و حتی برادرزاده نظام الملك یعنی شهاب الاسلام نیز به وزارت سنجر رسید. خواجه نظام الملك برای حفظ
مصالح مملکت ایران، حتی صفیه دختر خود را به عقد یکی از وزرای خلیفه عباسی درآورد تا دربار خلیفه را همواره تحت
نفوذ خود نگه دارد. دختر دیگر نظام الملك «زلیخا» نیز در عزل و نصب ها بگریزد. در سایه تدبیر نظام الملك و فرزندان
ملك شاه نظارت می کرد تا جلو نفوذ زنان درباری را در عزل و نصب ها بگیرد. در سایه تدبیر نظام الملك و فرزندان
دیوان سالار او بود که مرزهای سلجوقیان که از کاشغر تا دریای مرمرة، از دریاچه آران و قزل جبال قفقاز و دریای سیاه از
شمال گرفته و تا خلیج فارس و بیابان های سوریه در جنوب امتداد یافته بود به نحو شایسته ای حفظ می شد.
نظام الملك عقیده داشت که شغل وزارت هم مانند مقام پادشاهی باید از پدر به پسر به ارث برسد، چون از دوره
سامانیان چند دودمان وزارت پیشه وجود داشته اند مانند جیهانی، بلعمی، عتبی.

• اندیشه ها و خط مشی خواجه نظام الملك

اندیشه های سياسي خواجه را می توان از خلال سیاست نامه، از کتاب وصایای نظام الملك (دستورالوزراء) و بالاخره
خط مشی سياسي او دریافت. استاد ذبیح الله صفا در صفحه ۱۱۹ تاریخ ادبیات ایران (جلد دوم) درباره سیاست نامه
می گوید: «کتاب سیاست نامه برای عنوان نمودن اوضاع اجتماعی زمان، از جمله کتب سودمند است. لیکن از روی آن
فقط می توان اوضاع اجتماعی ایران را تا اواخر قرن پنجم و علی الخصوص در نیمه دوم قرن پنجم که هنوز دوره رفاه و
یکی از ادوار خوب تاریخ ایران شمرده می شده دریافت. با این حال نظام الملك در کتاب خود از بعضی رسوم اجتماعی و
مقررات اداری که در زمان او متروک مانده و مورد استقبال پادشاهان سلجوقی قرار نگرفته است، شکایت دارد و نیز از
برخی بی رسمی ها که به وسیله سلاطین و غلامان می شده، اظهار ناخشنودی می کند و از این روی نظام الملك از
چشم بد می ترسد و نمی دانست که این کار به کجا خواهد انجامید.» در کتاب سیاست نامه داستان هایی درباره نحوه
و شرایط به کار گماردن، کار به دستان حکومتی و توصیه آنها به عدل به نحو شایسته ای گنجانیده شده است.
نظام الملك عقیده داشت که پادشاه را چاره نیست از آن که هفته ای دو روز به مظالم نشیند و داد از بیدادگر بستاند و
انصاف بدهد و بی واسطه سخن رعیت را به گوش خود بشنود. این وزیر کاردان معتقد بود که سلطان باید در هر شهری
مردی خداترس را مامور کند و از احوال عامل، قاضی، محتسب و رعایا از خرد و بزرگ وی را معلوم گرداند. او برخلاف
افلاطون که فقط دانشمندان را لایق حاکمیت می دانست، خواجه علم و دانش را از شرایط لازم می دانست ولی شرط
کافی، عدالت بود. او می گوید که خدای تعالی در هر عصر و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیده است و او را به هنر
فرمانروایی آراسته گردانیده است. سلطان باید چنان حوزه حکومتی را به نظم بیارید که مردم بتوانند با اطمینان و
احساس امنیت در پی حرف و مشاغل خود بروند. هدف حکومت دنیوی پر کردن زمین از عدل و داد است. این عدل

می بایست با نشاندن هرکس در جای شایسته خود حاصل آید که این نیز در جای خود موجب استواری ارکان دولت است.

نظام الملک تاکید می کند که روزگار نیک آن باشد که در آن روزگار پادشاهی عادل باشد. و برای اثبات گفته خود خبری را از پیامبر اکرم (ص) می آورد که آن وجود متعالی فرمودند، عدل عز دین است و قوت سلطان و صلاح لشکر و رعیت. خواجه از جمله شروط سیاست را در هر شهر به پرسیدن حال عامل، فاضی و شحنه می داند و می نویسد: «به هر شهری نگاه کنید تا آنجا کیست که او را بر کار دین شفقتی است و از ایزد تعالی ترسان است و صاحب غرض نیست. او را بفرمایید که امانت این شهر و ناحیت در گردن تو کردیم و آنچه ایزد تعالی از ما پرسید از تو پرسیم.» خواجه عدالت را در آن می داند که شغلی متناسب با شعور و عقل و درایت هر کس به او واگذار شود. او می گوید که پادشاهان بیدار و وزیران باید هشیار به همه روزگار باشند. هرگز دو شغل یک مرد را نباید فرمود و یک شغل دو مرد را. اگر دو شغل یک مرد را بدهند، همیشه از این دو شغل یکی برخلل باشد از جهت آن که اگر مرد در این شغل به واجب قیام کند در آن دیگر شغل خلل و تقصیر افتد. اگر در آن شغل به واجب قیام کند در این شغل به همه حال تقصیر و خلل راه یابد و چون نیک نگاه کنی هر آن کس که او دو شغل دارد همواره هر دو شغل بر خلل باشد. چون خواجه نظام الملک به دنبال اندیشه سیاسی ایران شهری و برپا داشتن سنن ایران باستان بود، در نوشتن کتاب سیاست نامه، پادشاهان را در کانون تحلیل سیاسی خود قرار داد و به زبان ساده داستان هایی از ملوک عجم می گوید تا مورد پسند ملک شاه قرار گیرد و شاه سلجوقی مطابق آن عمل کند. هدف او از بیان شرح عبرت آموز کارهای ملوک عجم این است که سنت های نیکو که مبتنی بر عدل و انصاف بود به شاه سلجوقی بفهماند. کلام او نه سبب سوز بلکه سبب ساز بود. اگر همه سیاست نامه و گفتارها و روش های او را مورد بررسی قرار دهیم ملاحظه کنیم و دکتربین و تز سیاسی او را در سه عامل عقل گرایي، دین و شریعت و علم و دانش در قالب عدل و داد قرار دهیم، نیم رخ فلسفه سیاسی خواجه نظام الملک پیش نظر ما قرار می گیرد. تیغ و شمشیر آن سلجوق و قلم خواجه و تدبیر او و سعادت ایران را به دوره ساسانیان رسانید. بی جهت نبود که امیر معزی درباره خواجه گوید: تو آن خجسته وزیری که از کفایت تو/ کشید دولت سلجوق سر به علیین/ تو آن ستوده مشیری که در فتوح و ظفر/ شده است کلک تو با تیغ شهریار قرین.

• فزاهایی از موضوعات سیاست نامه

بوذرجمهر را پرسیدند: سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و تو تدبیرگر آنها بودی و امروز ترا به تدبیر و خرد و دانش در همه جهان همتا نیست. بوذرجمهر جواب داد: «سبب دو چیز بود یکی آن که آل ساسان بر کارهای بزرگ، کارداران کوچک و نادان گماشتند و دیگر آن که مردان بزرگ را به کارهای کوچک و سرکار من با زنان و کودکان افتاد.»

•••

حضرت ابراهیم (ع) را ایزد تعالی می ستاید از جهت نان دادن و مهمان دوستی و حاتم طایی را از جهت سخاوت و مهمان دوستی و تن او را خدای عزوجل بر آتش دوزخ حرام گردانید و تا جهان باشد از جوانمردی او گویند و انگشتری که امیرالمومنین علی (ع) در نماز به سائلی داد و گرسنه ای چند را که سیر کرد. تا قیامت از شجاعت و جوانمردی او خواهند گفت.

•••

سلطان محمود غزنوی زشت روی بود، بینی بلند داشت و کوسه بود و چون در جوانی مدام گل خورده بود، زردچهره بود. وقتی در آینه خود را نگریست، گفت می ترسم که مردمان مرا دوست ندارند، چون روی نیکو ندارم و مردم حکمران نیکو روی را دوست دارند. یکی از ملازمان به او نصیحت کرد و به او گفت زر را دشمن گیر تا مردم تو را دوست گیرند. محمود را خوش آمد و گفت: «هزار معنی و فایده در زیر این سخن است.» پس محمود دست به عطا دادن و خیرات کردن برگشاد. از این جهت مردم او را دوست گرفتند و شاگویی وی شدند. عاقبت محمود گفت: «تا من دست از زر برداشتم هر دو جهان مرا به دست آمد.»

•••

در روزگار عمر بن عبدالعزیز قحط افتاد و مردم در رنج افتادند. قومی از عرب از نیافتن طعام شکایت کردند و گفتند که واجب ما اندر بیت المال تو است. این مال یا از آن توست یا از آن خدای تعالی و یا از آن بندگان خدای است. اگر از آن بندگان خداوند است، از آن ما است و اگر از آن خدای است، خدای را به آن احتیاج نیست. اگر از آن تو است به ما صدقه کن که خدای تعالی صدقه دهندگان را جزای خیر دهد. اگر از آن ما است به ما ارزانی دار تا از این تنگی برهیم. عمر بن عبدالعزیز را دل بر ایشان بسوخت و آب در چشم آورد و گفت همچنین کنم که شما گفتید. هم در ساعت فرمود تا خواسته ایشان برآورند. آنها چون خواستند بروند، عمر بن عبدالعزیز گفت: «ای مردمان کجا می روید؟» چنانکه سخن خود و آن بندگان خدای تعالی با من بگفتید، سخن من نیز با خدای تعالی بگویند و مرا به نیکی یاد کنید. پس اعرابیان روی سویی آسمان کردند و گفتند: خداوند با عمر بن عبدالعزیز آن کن که با بندگان تو کرد.

•••

عبدالله بن عمر گوید که رسول الله (ص) فرمود که دادکنندگان را اندر بهشت سراها باشد از روشنایی عدل با اهل خویش و با آن کسان که زیردست ایشان باشند و نیکوترین چیزی که سلطان را باید، دین درست باشد زیرا که مملکت و پادشاهی و دین همچو دو برادرند. هرگاه که مملکت اضطرابی دارد، در دین نیز خلل آید و بددینان و مفسران پدید آیند و هرگاه که کار دین با خلل باشد مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند.

•••

روزی حسین بن علی (ع) با اصحاب خود بر سر خوان نشست و جبه ای از دیبای رومی پوشیده بود و دستار

بی نهایت نیکو بر سر داشت. غلامی خواست که کاسه ای خوردنی در پیش او بنهد و بالای سر او ایستاد. قضا را کاسه از دست غلام رها شد و بر سر و دوش حسین بن علی آمد و دستار و لباس آن حضرت را از خوردنی آلوده کرد. غلام خجالت زده ایستاده بود و خیال می کرد که حضرت حسین(ع) او را ادب خواهد کرد. اما حسین بن علی رو به غلام کرد و فرمود «والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس» و سپس فرمود ای غلام تو را آزاد کردم. همه حاضران از حلم و بزرگواری حسین(ع) در چنان وضعی شگفت زده شدند. بخش عظیم سیاست نامه با هدف استقرار عدل و بخشش و مروت است و حکمرانان باید از آن عبرت بگیرند. از عدالت اسماعیل بن احمد سامانی و عضدالدوله دیلمی داستان هایی بر سبیل سرمشق گرفتن پادشاه سلجوقی می آورد. خواجه در سیاست نامه برای آگاهی پادشاهان از مظالم حکام بلاد، توصیه می کند که منعیان و جاسوسان را در لباس درویشان و بازرگانان به اقصی نقاط کشور بفرستند تا با آگاهی از وضع مردم و رفع ظلم در گسترش عدالت بکوشند. حمید عنایت در کتاب اندیشه سیاسی در اسلام معاصر می گوید:

«سیاست نامه در واقع در زمره اندرنامه است.»

• خدمات اجتماعی و فرهنگی خواجه نظام الملک

خواجه نظام الملک در طول خدمات سی ساله وزارت خود، در نظم امور کشور، دو پادشاه یعنی آلپ ارسلان و ملک شاه را یاری داد و رباط و کاروانسراهای زیاد، مدارس، بیمارستان ها، خانقاه ها و مساجد بسیاری را بنا کرد. دستگاه دیوانی خواجه نظام الملک در اصفهان به جای دربار ملک شاه سلجوقی ملجاء افراد بی شماری بود که به دادخواهی، طلب شغل و یا مساعدت هایی جهت تاسیس مدرسه و خانقاه به دستگاه وزارت او مراجعه می کردند. در جریان یکی از سفرهایی که در رکاب ملک شاه سلجوقی عازم بغداد بود، شمار زیادی از سائلان و محتاجان بر درگاه نظام الملک ازدحام کردند. نظام الملک هیچ کس را محروم نگذاشت. در هر سفر که به بغداد می رفت، یکصد و چهل هزار دینار برای رفع احتیاج فقرا صرف می کرد. تاج الملک ابوالغنائم وزیر ترکان خاتون که همواره برای عزل خواجه توطئه می کرد، برای سعایت از نظام الملک، طی گزارشی که به ملک شاه می دهد، می گوید: «خواجه نظام الملک سالیانه سیصد هزار دینار خرج فقها، صوفیان، دانشمندان، ساختن رباط ها و کاروانسراها و حقوق تقاعد (بازنشستگی) پارسایان و تهیدستان می کند.» خواجه در ۴۷۱ ه. ق (۱۰۷۹ م) به حکیم عمر خیام نیشابوری سفارش کرد تا تقویم هجری شمسی را برای مملکت ایران ترتیب دهد. لذا خیام به کمک ریاضیدانان و منجمین ۱۵ مارس ۱۰۷۹ میلادی که مطابق با ۹ رمضان ۴۷۱ و مصادف با اعتدال ربیعی بود، تقویم ایران را اصلاح کرد و اول فروردین ۴۵۸ هجری شمسی طبق این تقویم رسمیت یافت. طبق این سالشمار روز اول بهار هر سال، اول فروردین سال هجری شمسی است.

چنانچه سیستم حسن صباح برای او در مملکت مزاحمت ایجاد نمی کرد، شاید خواجه نظام الملک به غیر از تاسیس مدارس نظامیه، می توانست خدمات بیشتری انجام دهد. خواجه برای صرفه جویی در بودجه کشور تا آنجا که می توانست از دادن پول به شاعران در دستگاه دیوانی خود ممانعت می کرد ولی ملک شاه به شعرا پول می داد. اما به گفته نظامی عروضی، خواجه نظام الملک در حق شعر اعتقاد نداشت و به هیچ شاعری پول نمی پرداخت. اما در عوض بودجه ای که از این طریق صرفه جویی می کرد، خرج تعمیر مساجد می کرد. در سال ۴۸۱ (۱۰۸۸ م) یعنی چهارسال قبل از آنکه خواجه به وسیله طرفداران حسن صباح ترور گردد، مسجد جامع اصفهان را تعمیر کلی کرد و بزرگ ترین گنبد آجری را روی آن ساخت. این مسجد از شاهکارهای خواجه نظام الملک است. سردر مسجد و مدخل های محل نماز که یکی از آنها در حدود ۲۵ متر ارتفاع دارد را با کاشی و معرق هایی مزین کرد که نمونه بزرگ و جالب معماری سلجوقی است. این مسجد قبل از خواجه بنا شد و او آن را به صورت زیبایی درآورد و بعد از قتل خواجه تا قرن هشتم هجری قمری به وسیله حکام و فرمانروایان مختلف تعمیر شد.

بزرگ ترین خدمت فرهنگی خواجه نظام الملک بنای مدارس نظامیه در نقاط مختلف ایران است. خواجه از سال ۴۶۵ ه. ق. (۱۰۷۲ م) تا ۴۸۵ ه. ق. (۱۰۹۲ م) توانست مدارس تحت عنوان نظامیه، در شهرهای بلخ، نیشابور، هرات، اصفهان، بصره، مرو، أمل، موصل و بغداد بنا کند که باشکوه ترین آنها مدرسه نظامیه بغداد بود که بنای آن در ۴۵۷ ه. ق. (۱۰۶۵ م) آغاز شد و در سال ۴۵۹ ه. ق. (۱۰۶۷ م) به پایان رسید. با توجه به تاریخ ساخت این مدرسه و نظامیه های دیگر که در واقع در حکم مدرسه و دانشگاه بود می توان به این موضوع پی برد که کشور پهناور ایران در قرن یازدهم میلادی در زمینه ساختن دانشگاه و مدارس عالی یک تا دو قرن از اروپا جلوتر بوده است زیرا دانشگاه های آکسفورد و کمبریج در انگلستان به ترتیب در سال های ۱۲۱۴ میلادی و ۱۲۲۱ میلادی بنا شده است. دانشگاه های مون پلیه و پاریس در سال های ۱۲۲۰ میلادی و ۱۲۰۰ میلادی ساخته شده اند و دانشگاه های ناپل در ۱۲۲۴ میلادی و بولونی در ۱۲۲۹ بنا شده اند. مدارس و دانشگاه های نظامیه، اولین مدارس رسمی بودند که با قوانین خاص و واحد در سرتاسر کشور ایران اداره می شدند و اساتید و مدرسان آن با ابلاغ رسمی خواجه نظام الملک انتخاب می شدند. این مدارس شبانه روزی بوده و تمام شاگردان (طلاب) مقرری و شهریه دریافت می کرده اند. برای اداره این مدارس، خواجه نظام الملک موقوفات زیادی را تعیین کرد که از درآمد آنها مواجب دانشجویان پرداخت می شد. از میان مدارس نظامیه، مهم ترین آن نظامیه بغداد بود که در شرق دجله در محله سوق الثلاثا (سه شنبه بازار) بنا گردید. از اساتید بزرگ این مدرسه امام محمد غزالی بود. شاگردان مدارس نظامیه در ردیف بزرگ ترین شعرا و دانشمندان و فلاسفه زمان بودند. اوحالدین انوری، رشید وطواط، جامی و سعیدی از فارغ التحصیلان مدارس نظامیه بودند. برای ساختن مدارس نظامیه، خواجه نظام الملک از ثروت شخصی خود فقط دویست هزار دینار خرج کرد.

جرجی زیدان می نویسد: «مقرری که به دانشجویان مدارس نظامیه پرداخت می شد سالی هشتصد هزار دینار می شد.» حق التدریس اساتید در مدرسه نظامیه بغداد در حدود پانزده هزار دینار در سال بود. این مدارس صاحب دارالکتب (کتابخانه) بود و کتابدار را که «خازن» می گفتند با حکم رسمی رئیس مدرسه انتخاب می شد. استاد مهربین شوشتری در کتاب تاریخ ادبیات خود می نویسد که خواجه نظام الملک در حدود سیصد هزار سکه طلا به نرخ آن زمان

صرف ساختن مدارس نظامیه کرد. در مورد کیفیت تعلیم و تربیت در این گونه مدارس باید گفت که استاد در مجلس درس در روی سکویی به نام «کرسی» تکیه می زد. شاگردان که به صورت دایره ای شکل رو به روی استاد نشسته بودند (حلقه درس) طوری قرار می گرفتند که استاد چهره همه را می دید. برای اولین بار هر استاد در این دانشگاه (نظامیه بغداد) هنگام تدریس باید از ردا (جامه گشاد) (طیلسان) استفاده می کرد و این کار جزء تشریفات تدریس بود. در حال حاضر که از ردای گشاد در جشن های فارغ التحصیلی استفاده می شود و در تمام دانشگاه های دنیا چنین سنتی پابرجاست در واقع تقلیدی است از لباس طیلسان شرقی که در مدارس نظامیه ایران مرسوم بوده است.

منبع:

- ۱- تاریخ زبان و ادبیات ایران از زمان طغرل سلجوقی تا عصر هلاکوی چنگیزی نوشته پروفیسور عباس مهرین شوشتری، انتشارات مانی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۲- خواجه نظام الملک نوشته سیدجواد طباطبایی، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳- دیوانسالاری در عهد سلجوقی نوشته کارلا کلوزنر ترجمه یعقوب آژند موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴- سیاست نامه (سیرالملوک)، خواجه نظام الملک به اهتمام هیوبرت دارک انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۵- تاریخ ایران کمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانیان گردآورنده جی. آ.

<http://www.jazirehdanesh.com>